

## مطالعه تطبیقی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی و نظریه بافت موقعیت فرث

سیدمحمد رضا ابن الرسول\*

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

مرضیه قربان خانی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

نصراله شاملی

استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه اصفهان

(از ص ۱۷ تا ۳۵)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۳/۲۲، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۹/۲۹

### چکیده

نظریه نظم جرجانی از نظریاتی است که در بلاغت عربی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. علت این امر را می‌توان گستردگی ابعاد، شمول و توجه آن به جنبه‌های مختلف دستوری، معنایی و زیبایی‌شناختی دانست. این نظریه با وجود تقدّم زمانی بر نظریات مطرح‌شده در زبان‌شناسی معاصر، با بسیاری از آنها ارتباط دارد و با اندک تأملی می‌توان نقاط مشترک زیادی بین این نظریه و نظریات معاصر یافت. یکی از این نظریات، نظریه بافت موقعیت زبانی است که فرث مطرح کرد. پژوهش حاضر در رویکردی تطبیقی، این دو نظریه و نقاط اشتراک آنها را بررسی می‌کند تا از این منظر، نقاط قوت و ضعف هر یک آشکار شود و در پرتو آن، این دو نظریه یکدیگر را تکمیل کنند و در مطالعات بلاغی- ادبی برای محققان سودمندتر واقع شوند. از یافته‌های این پژوهش می‌توان به این موارد اشاره کرد: اهتمام هر دو نظریه به بافت زبانی، تقارب بین مفهوم سیاق نزد جرجانی و مفهوم بافت نزد فرث، جامعیت نظریه بافت موقعیت در مقایسه با نظریه نظم جرجانی، شباهت نظریه بافت موقعیت و موضوع اقتضای حال و خطاب در بلاغت عربی.

**واژه‌های کلیدی:** نظریه نظم، نظریه بافت موقعیت، بافت و سیاق، عبدالقاهر جرجانی، جی. آر فرث.

## ۱. مقدمه

نظم در لغت به معنی فراهم آوردن و پیوند دادن دو یا چند چیز با یکدیگر است (مصطفی و دیگران، ۱۴۱۰: ذیل «نظم»). این واژه در معنی به رشته کشیدن دانه‌های مروارید نیز به کار برده می‌شود (همان).

علمای لغت پیش از عبدالقاهر، با عبارات مختلف، اما مشابه، به تعریف اصطلاحی واژه نظم اقدام کرده‌اند. با وجود این، شاید بهترین تعریف از نظم را بتوان در آراء جرجانی و نظریه معروف او یافت. وی معتقد است نظم چیزی نیست جز قراردادن اجزای کلام در جمله با رعایت قواعد دستوری متعارف: «بدان که نظم جز این نیست که کلام خود را به گونه‌ای ادا کنی که علم نحو اقتضا می‌کند و اینکه بر اساس قوانین و اصول آن عمل کرده و روش‌هایش را بشناسی و بر خلاف آن عمل نکنی» (۱۹۹۵: ۷۷).

خلاصه آنکه مراد از نظم کلام، رعایت قواعد قرارگیری اجزای جمله در کنار یکدیگر است؛ به گونه‌ای که جمله ساخته شده از نظر دستوری و معنایی مورد قبول عموم گویشوران زبان باشد و هر گونه تخلف از نظم کلام، چنانچه منجر به ایجاد ابهام شود و یا با دیگر قواعد دستوری منافات داشته باشد، از نظر گویشوران مردود است.

برخی از محققان، جرجانی را به عنوان اولین شخصی معرفی می‌کنند که پس از قاضی عبدالجبار، تفسیری منطقی از نظریه نظم ارائه کرده و آن را با معانی ثانویه جمله در ارتباط دانسته و نام «معنای معنی» را برای آن برگزیده است (ابولیل، ۱۴۲۷: ۱۶۳). مراد جرجانی از معنا، مفهوم ظاهری لفظ است که بدون نیاز به واسطه دریافت می‌شود، ولی معنای معنی، آن بخش از معنای لفظ است که با تأمل در آن دریافت می‌شود و مخاطب را از راه‌هایی مانند کنایه و تشبیه، از یک معنا به معنای دیگر منتقل می‌کند (همان: ۱۶۴). جرجانی در این نظریه سطوح مختلف دستوری، معنایی و زیباشناختی را بررسی می‌کند و نظریه او از این جهت جامعیت دارد. علاوه بر این، جرجانی در این نظریه اهمیت ویژه‌ای برای بافت و سیاق قائل است و در واقع یکی از مواردی که در نظریه وی قابل مشاهده است، توجه به بافت و سیاق کلام است که امروزه در زبان‌شناسی معاصر در قالب نظریه‌ای جداگانه و با عنوان نظریه بافت موقعیت (Context / of Situation) مطرح می‌شود؛ از این رو، می‌توان به بررسی تقارب نظریه وی و نظریه بافت موقعیت پرداخت که زبان‌شناس بریتانیایی، آر. جی. فرث (J. R. Firth) مطرح کرد.

مراد از بافت (Context)، «شبکه روابطی [است] که بین صورت (دستور و واژگان) و جهان بیرون وجود دارد و در حقیقت معنی خارجی زبان را تشکیل می‌دهد» (ساغروانیان، ۱۳۶۹: ۴۲۵). زبان‌شناسان چهار نوع بافت را برشمرده‌اند: بافت زبانی (Verbal Context)، موقعیتی، عاطفی (Emotional) و فرهنگی (Cultural).

براین اساس هدف اصلی این مقاله، مقایسه نظریه نظم و نظریه بافت موقعیت است و پرسش‌هایی را که در این راستا مطرح می‌شوند، می‌توان این گونه مطرح کرد:

- شباهت‌ها و تفاوت‌های موجود بین نظریه نظم جرجانی و نظریه بافت موقعیت فرث چیست؟
- میزان جامعیت نظریه نظم جرجانی در مقایسه با نظریه بافت موقعیت فرث تا چه حد است؟
- ارتباط نظریه بافت موقعیت و موضوع مقتضای حال در زبان‌شناسی کلاسیک عربی چگونه است؟

این مقاله با در رویکردی تطبیقی، درصدد آن است که ابتدا هریک از این نظریات را در بخش‌هایی جداگانه تعریف و بررسی کند و سپس با تطبیق دو نظریه با یکدیگر، به تحلیل داده‌ها و نتیجه‌گیری بپردازد.

به دلیل اهمیت ویژه نظریه نظم در بلاغت عربی، از گذشته تا کنون پژوهش‌های زیادی با محوریت این موضوع صورت گرفته است که برای نمونه می‌توان به این کتاب‌ها اشاره کرد:

۱. *جماليات اللفظة بين السياقات ونظرية النظم بحثاً عن طريقة لقراءة النص الأدبي القديم*، اثر علی نجیب ابراهیم، که همان‌گونه که از نام کتاب بر می‌آید، این کتاب با محوریت متون ادبی قدیم، به مباحث زیباشناختی واژه در سیاق جمله می‌پردازد.
۲. کتاب *نظرية عبدالقاهر في النظم* از درویش الجندی که موضوع آن، بررسی نظریه نظم از دیدگاه جرجانی است.
۳. کتاب *قواعد النحو العربي في ضوء نظرية النظم*، تألیف سناء حمید بیاتی، که با توجه به نظریه نظم، قواعد نحو عربی را بازخوانی می‌کند.
۴. کتاب *نظرية النظم*، اثر حاتم الضامن که پس از شرح و بیان نظریه نظم، ارتباط آن را با علوم نحو، بلاغت و نقد ادبی بررسی می‌کند.

۵. کتاب *عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی*، نوشته محمد عباس که به مقایسه نظریه نظم و نظریات برخی زبان‌شناسان معاصر، مانند چامسکی و دوسوسور می‌پردازد.

از جمله مقالاتی که در این راستا نگاشته شده است، «بررسی تطبیقی مفهوم نظم در فن خطابه یونان و روم باستان و بلاغت اسلامی؛ با تأکید بر دیدگاه‌های دیونیزیوس هالیکارناسوسی و عبدالقاهر جرجانی» (۱۳۹۱)، نوشته داوود عمارتی است که به مطالعه و مقایسه مفهوم نظم در خطابه‌های یونان و روم باستان و بلاغت اسلامی می‌پردازد. همچنین مقاله «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی» (۱۳۸۶)، نوشته مریم مشرف با محوریت نظریه نظم، آراء جرجانی و دوسوسور و چامسکی را با یکدیگر مقایسه می‌کند.

پس از بررسی‌های صورت گرفته، نگارندگان پژوهش حاضر به این نتیجه رسیدند که به رغم توجه ویژه جرجانی به بافت، تاکنون نظریه وی با نظریه فرث که با تأکید بر بافت موقعیت شکل گرفته، مقایسه نشده است و با توجه به ضرورت این مقایسه، به تألیف این مقاله در این زمینه اقدام کردند.

پژوهش حاضر سعی دارد که با بررسی نظریه نظم جرجانی و تطبیق آن با نظریه بافت موقعیت فرث، به موارد تشابه و تفاوت این دو نظریه دست یابد و نقاط قوت و ضعف هریک از آن دو را بررسی کند تا در پرتو آن، این دو نظریه یکدیگر را تکمیل کنند و در مطالعات بلاغی - ادبی برای محققان سودمندتر واقع شوند. پس از بررسی‌های صورت گرفته، نگارندگان دریافتند که علاوه بر مقایسه نظریه بافت موقعیت و نظریه نظم، می‌توان به تشابهات این نظریه با آنچه زبان‌شناسان عربی‌زبان و از جمله جرجانی از آن با عنوان «اقتضای حال و مقام» یاد کرده‌اند، نیز اشاره کرد؛ مراد از حال در بلاغت عربی حالتی است که گوینده را به انتخاب نوع خاصی از کلام مجبور می‌کند و به فرآیند ساخت کلام بر اساس حال که گوینده را به انتخاب نوع خاصی از گفتار وادار می‌نماید، «مقتضای حال» می‌گویند. بر همین اساس، علم بلاغت نیز عبارت است از مطابقت کلام فصیح با مقتضای حال (التزویج، ۱۴۲۶: ۱۳).

## ۲. عبدالقاهر جرجانی و نظریه نظم

زبان‌شناسان پیش از جرجانی به نظم کلمات توجه داشته و در نوشته‌های خود به آن اشاره کرده‌اند که سیر تکاملی این موضوع، در پژوهش‌های ایشان ادامه یافت، ولی مجموع این آراء را می‌توان به صورت نظریه کامل نزد عبدالقاهر جرجانی مشاهده کرد.

عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱هـ) در گرگان دیده به جهان گشود. بسیاری او را از اولین پایه‌گذاران علم بلاغت می‌دانند. از مهم‌ترین تألیفات او در این زمینه می‌توان به دو کتاب *اسرار البلاغة* و *دلائل الاعجاز* اشاره کرد که نظریه نظم وی در *دلائل الاعجاز* آمده است و در واقع می‌توان انگیزه جرجانی را از تألیف این کتاب، نشان دادن اعجاز قرآن کریم دانست.

توجه خاص جرجانی به مسئله معنا و پیوند آن با ساخت، وی را به تدوین نظریه نظم سوق داد. نظم از دیدگاه جرجانی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ چه وی نظم را قطب دایره بلاغت و ستون خیمه آن می‌داند (جرجانی، ۱۹۹۵: ۷۶). جرجانی تعریفی از نظم ارائه می‌دهد که پیش‌تر به آن اشاره شد و از دیگر تعاریف هم‌راستایی که جرجانی از این واژه ارائه کرده است، سازگاری آن با قواعد دستور زبان است که بیش از یک بار بدان توجه داده است: «... لیس هو [النظم] شیئاً غیر توخّی معانی هذا العلم [النحو] وأحكامه فیما بین الکلم» (همان: ۷۹)؛ یعنی نظم به کارگیری قواعد و احکام علم نحو در کلام است. بنابراین، مراد جرجانی از نظم، سازگاری کلام با قواعد دستوری است، هرچند باید مدنظر داشت که طبق این دیدگاه، هرگونه هم‌نشینی کلمات که بر اساس قواعد دستوری باشد، از امتیاز و زیبایی برخوردار نیست.

جرجانی معتقد به پیوند میان علم نحو و معانی است؛ به تعبیر وی، «علم معانی النحو» یعنی یافتن بهترین روابط نحوی در میان کلماتی که برای ادای مقصود بیان می‌شود (قربانی‌زرین، بی‌تا، ذیل: «جرجانی»)<sup>۱</sup>.

نظم در واقع تألیف کلمات در جمله بر اساس معانی آن است و از آنجایی که این موضوع در علم نحو بررسی می‌شود و نحو خود اسامی مورد استفاده در آن را تعیین می‌کند، زبان‌پژوهان عربی، نام «معانی النحو» را بر آن اطلاق کرده‌اند (مصطفی، ۲۰۰۷: ۲۳۳).

نحو در دیدگاه جرجانی، علم کشف معانی است و مراد از معانی، معانی نفسی گوناگونی است که از طریق روابط اجزای کلام با یکدیگر و کاربرد زبان توسط ادیب درمی‌یابیم. این

کاربرد به گونه‌ای است که از ارتباط اجزای کلام با یکدیگر بافتی زنده و متشکل از تصاویر و احساسات را به وجود می‌آورد (عشماوی، ۱۹۷۹: ۳۰۸). در واقع می‌توان گفت: «مراد جرجانی از قانون نحو فقط احکام دستوری نیست، بلکه دیدگاه وی درباره جمله و ارتباط کلمات با هم بسیار عمیق‌تر و ظریف‌تر از این است؛ و آن قوت تأثیر زیر و زبرها و ظرایف جمله در جان شنونده است که از آن به بُعد نفسی و ذهنی کلام تعبیر می‌شود» (مشرف، ۱۳۸۶: ۴۰۵)؛ به همین دلیل جرجانی در این نظریه به نقش و اهمیت جایگاه کلمات در جمله و ارتباط آن با یکدیگر و معنا و غرضی که گوینده از بیان آن دارد، نیز توجه خاصی نشان داده و فصلی با عنوان «فصل فی أن مزایا النظم بحسب الموضوع وبحسب المعنی المراد والغرض المقصود» به این موضوع اختصاص می‌دهد و این‌گونه بیان می‌دارد که مزیت کاربرد واژگان در جمله، نخست، بر اساس معانی و اغراض آن و در درجه دوم، به واسطه جایگاه این کلمات در جمله و طریقه استعمال آنها در کنار یکدیگر مشخص می‌شود. بر این اساس، گاه نکره بودن یک واژه در جمله‌ای مقبول است، حال آنکه نکره آوردن همین واژه در جمله‌ای دیگر از بلاغت آن جمله می‌کاهد (جرجانی، ۱۹۹۵: ۸۲).

جرجانی معتقد است که یک کلمه به تنهایی و بدون در نظر گرفتن روابط همنشینی آن با دیگر کلمات مجاور و بنابر احوالات مختلف، به‌خودی‌خود هیچ‌گونه برتری و مزیتی ندارد (همان، ۵۵)؛ بنابراین، منظور از نظم کلمات، صرف پشت سر هم قرار گرفتن آنها نیست، بلکه نظم در واقع این است که دلالت‌های کلام، نسق و ترتیب واحدی داشته باشند و معانی آن بر اساس اقتضای عقلی به دنبال یکدیگر بیاید (عباس، ۱۳۸۷: ۴۵). در واقع مقصود جرجانی از این سخن، توجه به بافت کلام است. مثالی که جرجانی در این زمینه ارائه می‌کند، رنگرزی پارچه است که هر رنگی در آن در کنار دیگر رنگ‌ها جلوه‌گر می‌شود و گیرایی یک پارچه، در مجموع و انتظام این رنگ‌هاست (جرجانی، ۱۹۹۵: ۲۰۲). بنابراین، باید گفت نظم در نگاه جرجانی به معنی سخن موزون (Verse) نیست، بلکه مراد وی از نظم، بافت کلام است که معنایی وسیع‌تر از وزن کلام در بردارد.

جرجانی علم بلاغت را تنها قائم بر یکی از دو مقوله لفظ یا معنا نمی‌داند، بلکه بلاغت را از یک سو در ارتباط بین کلمات یک عبارت و از سوی دیگر، در ارتباط این کلمات و معانی می‌داند و این ارتباطات را «نظم» می‌نامد (ابولیل، ۱۴۲۷: ۱۶۴)؛ نظم در نگاه جرجانی چیزی به جز پیوستن کلمات به یکدیگر نیست. وی با اشاره به اقسام کلمات در زبان (اسم و فعل و حرف)، راه‌های پیوستن این کلمات به یکدیگر را از سه حالت خارج نمی‌داند: پیوند اسم و اسم، پیوند اسم و فعل و پیوند حرف به هریک از اسم و فعل (جرجانی، ۱۹۹۵: ۱۳).

نظریه نظم جرجانی بر چهار رکن استوار است: تقدیم و تأخیر، حذف، فروق<sup>۳</sup> و فصل و وصل (شاکر جمعة و حمد شیبب، ۲۰۰۹: ۲۵۵). اساس نظریه نظم بر انسجام عناصر متن و استفاده از فرآیندهایی مانند تقدیم و تأخیر، فصل و وصل، معرفه و نکره، اضمار و اظهار، حذف و تکرار در جای مناسب خود است که این امر با عنایت به عناصر بافت موقعیت، مانند مقتضای حال گوینده و شنونده و مقتضای حال خطاب، امکان‌پذیر است (جرجانی، ۱۹۹۵: ۶۲).

جرجانی به مقتضای حال گوینده و شنونده نیز توجه کرده است؛ آنجا که می‌گوید: شکی نیست خبری که گوینده قصد رساندنش را دارد، باید معنایی داشته باشد که مخاطب از آن اطلاعی ندارد و نیز معلوم است که قصد متکلم از اراده خبر، رساندن معنای لغوی تک‌تک واژگان آن نیست، بلکه رساندن معنایی است که کلمات در همنشینی با یکدیگر می‌رسانند (همان: ۳۸۵). همچنین علت اینکه جرجانی گونه‌های مختلفی برای بیان کردن خبر ارائه می‌دهد، این است که گوینده بلیغ با توجه به مقتضای حال مخاطب، یکی از این انواع را برگزیند.

جرجانی در دلائل از دو نوع نظم سخن به میان می‌آورد: «نظم حروف» و «نظم کلام»؛ او در توضیح این دو نوع معتقد است که نظم حروف پشت سر هم آمدن آن در ساختار یک کلمه و امری است قراردادی و عرفی که از هیچ منطق خاصی پیروی نمی‌کند؛ حال آنکه در نظم کلام، کلمات بر اساس نظم و ترتیب معانی در نفس گوینده مرتب می‌شوند و مراد از آن توالی کلمات در جمله نیست، بلکه سازگاری و تناسق آن بر اساس مقتضای عقل انسانی است (همان: ۵۶). واضح است که مراد جرجانی از نظم، نوع دوم آن و نظمی است که در ورای آن قصد و اراده گوینده وجود دارد و در سامان دادن آن اندیشه به کار رفته است (نوروزی، ۱۳۹۰: ۲۳۷). نوع اول نظم، مربوط به ساختمان واژه است و چندان مورد توجه جرجانی نیست، لکن این عدم توجه به این معنا نیست که وی منکر تأثیر موسیقایی لفظ است، بلکه به این معنی است که وی در درجه اول، زیبایی را امر ذاتی واژه نمی‌شمارد، بلکه منوط به شیوه آرایش کلام بر اساس قانون نحو می‌داند. به اعتقاد وی اساس موسیقی مفردات، به خودی خود، در زیبایی‌شناسی سخن کاربردی ندارد، مگر اینکه آرایش کلام در جمله بر اساس استحکام کلام و قواعد معنایی و نحوی چنین موسیقی لفظی را آشکار سازد (مشرف، ۱۳۸۶: ۴۰۸).

نظریه نظم جرجانی بر پنج پایه استوار است: تألیف، ترکیب، ترتیب، نظام، نسق (عباس، ۱۳۸۷: ۹۴). در واقع نظریه نظم تألیفی، دینامیکی است از ترکیب نحوی، ترتیب واژگانی، نظام معنایی، نسق زیباشناختی و تألیف ساختاری مبتنی بر بلاغت. بر این اساس، می‌توان گفت که تألیف بیشتر ناظر بر جنبه معنایی کلام است، برخلاف ترکیب که به زیبایی و هیئت لفظ نظر دارد. مراد از ترتیب در این دسته‌بندی، قرارگرفتن واژگان در مکان مناسب و توجه به تقدّم و تأخّر آن در جمله است که گوینده بر اساس مقتضیات دستوری ملزم به رعایت آن است. دو مقوله نظام و نسق نیز ناظر به ابعاد زیبایی‌شناسی کلام است.

یکی از اندیشه‌های ابتکاری جرجانی، نشان‌دادن ارتباط میان ساختار اندیشه و ساختار زبان بود. وی انتظام بین لفظ و معنی را انعکاسی از نظم ذهنی می‌داند (قربانی‌زرین، بی‌تا: ذیل «جرجانی»). در واقع مراد جرجانی از معانی، معانی نفسی است که در ذهن گوینده شکل می‌گیرد (معمیش، ۲۰۰۷: ۱۶۶). بر این اساس می‌توان گفت نظم کلام تابع نظم معانی شکل گرفته در نفس و ذهن متکلم است و مقدم‌شدن کلمه‌ای بر دیگری و یا مؤخرشدن آن، نتیجه تفکر در معانی و ترتیب آن در ذهن است و نه نتیجه تفکر در خود الفاظ (جرجانی، ۱۹۹۵: ۵۸).

مراد جرجانی از کلام نفسی این است که هرکس (اعم از خالق و مخلوق) سخنی بر زبان جاری می‌کند، از قبل در نفس خود رشته‌ای از معانی می‌یابد که با آنها حدیث نفس می‌کند و الفاظ خبری یا انشایی را حاکی از آنها قرار می‌دهد؛ این الفاظ را «کلام حسی» و آن معانی را «کلام» یا «کلام نفسی» نامیده‌اند و کلام حقیقی و واقعی همان کلام نفسی است و اطلاق کلام بر الفاظ و جمله‌ها نوعی مجاز است (سبحانی، بی‌تا: ۱۹۵/۲).

در یک جمع‌بندی می‌توان اصول کلی نظریه نظم را این‌گونه خلاصه کرد:

- اصالت بر معنی است نه لفظ؛ یعنی نظام، محصول سنجیدن معنی در عقل و فکر است. در واقع اصالت، بر معنی سنجش‌یافته در عقل است و لفظ تابعی از آن است.
- محور کلام، نحو و نظم وابسته به آن است؛ از این جهت که نظم در نتیجه نحو و روابط نحوی اجزای جمله تحقق می‌یابد که آن نیز محصول سنجیدگی معنی است.
- زشتی و زیبایی سخن امری است در ارتباط با چگونگی روابط اجزای کلام، نه مفردات آن؛ زیرا روابط متقابل اجزای کلام در نهایت، زشتی و زیبایی را رقم می‌زند (مشرف، ۱۳۸۶: ۴۰۶).

- فصاحت کلام به ساختار و اسلوب آن برمی‌گردد که در واقع همان اراده معانی نحو از سوی گوینده است (نوروزی، ۱۳۹۰: ۲۴۰).

- نظم به معنی تألیف کلمات و نظام آن در جمله و عبارت است؛ لذا می‌توان آن را پدیده‌ای زبانی دانست که بدون استثناء در تمام زبان‌ها وجود دارد؛ چه هر زبانی برای نظام و آرایش واژگان خود در جمله، شیوه‌ای خاص اتخاذ کرده است که گویشوران را قادر به رساندن مفاهیم موجود در ذهنشان می‌سازد و نظم بر این اساس، یکی از موضوعات علم نحو و معیار آن درست و خطا در کلام است (مصطفی، ۲۰۰۷: ۲۴۷).

موارد دیگری که می‌توان به این ملخص اضافه کرد و در بندهای دیگر تنها مورد اشاره غیر مستقیم بوده است از این قرار است:

- در نظم کلام برخلاف نظم کلمه، کلمات بر اساس نظم و ترتیب معانی در نفس گوینده مرتب می‌شوند.

- مراد جرجانی از نظم، سازگاری کلام با قواعد دستوری است، لکن باید مد نظر داشت که در دیدگاه وی، هرگونه همنشینی کلمات که بر اساس قواعد دستوری باشد، از امتیاز و زیبایی برخوردار نیست.

### ۳. نظریه بافت موقعیت فرث

نظریه نظم جرجانی از جنبه‌های مختلف با نظریات زبان‌شناسان معاصر قابل مقایسه است. یکی از این نظریات، نظریه بافت موقعیت است که زبان‌شناس بریتانیایی، آر. جی. فرث مطرح کرد.

موضوع سیاق در زبان‌شناسی معاصر مورد توجه زبان‌شناسان بوده است و مراد از آن، «سبک‌های متعدد و کاربردهای تخصصی درونی زبان است» (اچسون، ۱۳۷۰: ۲۱۲). به اعتقاد زبان‌شناسان، «هر فرد به طور معمول تنها به یک لهجه صحبت می‌کند، اما احتمال دارد که بر چندین سیاق مسلط باشد که بنا بر موقعیت گفتاری، سیاق سخن خود را تغییر دهد» (همان).

فرث یکی از زبان‌شناسان ساخت‌گراست (Constructivist Linguists) که بیشتر از افکار مردم‌شناس (Anthropologist) لهستانی، ملینوفسکی (Malinowsky) اثر پذیرفته بود؛ ملینوفسکی نظریه‌ای داشت که بر طبق آن:

«معنای هر پاره‌زبانی را همراه با معانی کلمات و عبارات سازنده آن پاره‌زبانی به نقش‌های گوناگون همان پاره‌زبانی و همان کلمات و عبارات در بافت‌های موقعیتی

مخصوصی ارجاع می‌دادند که خود، در آنها به کار رفته بودند. فرث این رهیافت را برگرفت و در بررسی‌های زبانی خود به کاربرد. و لذا تمام توصیف زبان‌شناختی را به مثابه بیان احکام ناظر بر معانی در نظر آورد و با این کار دامنه کاربرد این معادله را گسترش داد که می‌گوید: «معنی نقش است در بافت». بدین مقصود معادله مزبور هم تحلیل صرفی- نحوی را در خود فرامی‌گیرد و هم تحلیل واج‌شناختی را. در چارچوب نظریه فرث، با معنا در مفهوم عادی، یعنی در مفهوم رابطه زبان با جهان تجربه، به مثابه نقش‌های معناشناختی برخورد می‌شد که کلمات و گروه‌ها و جملات در بافت‌های موقعیت‌های متفاوت ایفا می‌کردند. اما آن بافت موقعیت که فرث در نظر داشت، طبیعتاً مجردتر از بافت موقعیتی بود که ملینوفسکی از آن سخن می‌گفت و آن را مشکل از ویژگی‌ها و خصوصیت‌های مشهود و واقعی می‌انگاشت» (روبینز (Robbins)، ۱۳۷۰: ۴۴۷).

«کاری که فرث در زمینه معناشناسی به وجود آورد، باعث شد که معناشناسان از چیز انگاشتن معنا [از شیء انگاری معنا] فاصله بگیرند و بپرهیزند از اینکه معنا را به سادگی چیزی بگیرند که خارج از زبان وجود دارد و «کلمه» نماینده آن در زبان واقع می‌شود، یا کلمه بدان ارجاع می‌دهد؛ بلکه برعکس، سبب شد تا معناشناسان بدان گرایش پیدا کنند که معنا را به مثابه نقش کلمه در زبان به شمار آورند» (همان، ۴۴۸).

تفاوت فرث با پیشینیان خود در این بود که وی به جای جمله، متن زبانی را در بافت موقعیت به عنوان داده واحد بررسی زبان در نظر گرفت و نیز بر تحلیل نوایی متن (لحن بیان مطلب) تأکید داشت که این موضوع ناظر بر جنبه واج‌شناختی زبان است (رستمیان و طباطبائی، ۱۳۹۰: ۳۱).

در توضیح این نظریه باید گفت که در یک تقسیم‌بندی، بافت در زبان‌شناسی معاصر بر دو بخش است: بافت زبانی که مراد از آن کاربرد کلمه در داخل نظام جمله و در همنشینی با سایر کلمات است و بدین ترتیب معنایی که از بافت زبانی حاصل می‌شود، از معنای واژگان در فرهنگ لغت متمایز است و به معنایی معین و محدود تبدیل می‌شود (هلیدی، ۲۰۰۲: ۶۱) و بافت غیرزبانی یا بافت موقعیتی، به محیط فرازبانی (Metalanguage) اطلاق می‌شود<sup>۴</sup> که در آن پاره‌گفتار (Utterance) مطرح می‌گردد. در این راستا، مفاهیمی همچون تعداد شرکت‌کنندگان در محاوره، سطح رسمیت (Level of Formality) of گفتار، ماهیت فعالیت زبانی، موضوع مورد بحث و... مورد توجه قرار می‌گیرد (کریستال، ۲۰۰۳: ۴۲۰).

مراحل تحلیل زبان بر پایه بافت موقعیت از نظر فرث این گونه مطرح می‌شود: تحلیل روابط درونی متن زبانی که در آن روابط همنشینی موجود میان عناصر ساخت زبانی مورد نظر، در سطوح گوناگون تحلیل و مشخص می‌شوند و در سطح بعد روابط جانشینی عناصر یا واحدهایی که می‌توانند در درون نظام به جای یکدیگر جایگزین شوند، بررسی گردند تا از این راه ارزش آنها مشخص شود. پس از آن، باید روابط درونی بافت موقعیت مشخص شود؛ بدین ترتیب که عناصر متن زبانی در ارتباط با عناصر غیرزبانی با توجه به ویژگی‌های مؤثر و خلاق آن مشخص شوند، سپس روابط تحلیلی موجود میان سنجش‌های متن زبانی، مانند واژه‌ها، تک‌واژه‌ها، گروه‌ها و عناصر با بخش‌های درون بافت موقعیت، مانند پدیده‌ها، اشخاص، شخصیت‌ها و رویدادها نشان داده می‌شوند (رستمیان و طباطبایی، ۱۳۹۰: ۳۱). این نظریه تا حدودی با آنچه در مطالعات جامعه‌شناسی زبان (Sociolinguistics) مطرح می‌شود، شباهت دارد؛ زیرا: «جامعه‌شناسی زبان عنوانی است که غالباً برای مطالعه اینکه چه کسی با چه کسی، چه وقت، کجا، چگونه و چرا صحبت می‌کند (یا می‌نویسد) به کار می‌رود؛ به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی زبان، مطالعه زبان طبیعی در تمام زمینه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی آن است» (پراید، ۱۳۷۳: ۹). در واقع «جامعه‌شناسی زبان تا حدی مطالعه تمام انتخاب‌های معنادار فرهنگی و اجتماعی است که در دسترس استفاده‌کنندگان از زبان و یا ساخته‌شده از سوی آنهاست» (همان: ۱۰).

هر الگوی ارتباطی جامعه‌شناسی زبان باید اجزای مختلف ممکن را در هر واقعه ارتباطی مشخص کند و نیز نشانه‌های خاص شرایطی که در آن، ارتباط در جامعه انجام می‌گیرد، نقش شرکت‌کنندگانی که این شرایط را پدید می‌آورند و کارهای ویژه‌ای که ارتباطات فردی می‌تواند در این شرایط داشته باشد، فراهم آورد (همان، ۲۸). شاید از همین روست که برخی از زبان‌شناسان معتقدند که «توصیف کامل وضع زبان در یک کشور معین، مجموعه مهم و مفیدی از اطلاعات را برای دانشمندان علوم اجتماعی با علایق متفاوت دربردارد» (همان: ۸۵).

در جمع‌بندی کلی می‌توان گفت که در واقع بافت موقعیتی به بافتی اطلاق می‌شود که کلمه، پاره‌گفتار یا متن در آن به کار می‌رود. معنای پاره‌گفتارها نه تنها از معنای تک‌تک کلمات آن برمی‌آید، بلکه از بافت موقعیتی آن، یعنی بافتی که آن کلمه در آن به کار رفته است، نیز حاصل می‌شود؛ مثلاً در جمله «این را ببین»، اگرچه شنونده

معنای تک تک واژه‌های «این»، «را» و «بین» را می‌داند، برای درک کامل منظور گوینده به بافت موقعیتی نیاز دارد که در آن گوینده با اشاره به شیئی در همان موقعیت منظور خود را از واژه «این» به شنونده می‌فهماند؛ مثلاً «این» می‌تواند به میزی اشاره کند که در گوشه اتاقی که هم گوینده و هم شنونده در آن قرار دارند، واقع شده است. چنین بافتی را که موجب درک کامل معنا و منظور گوینده از جمله می‌شود، «بافت موقعیتی یا فیزیکی» می‌نامند (ریچاردز و شمیت، ۲۰۰۲: ۱۱۷). زبان‌شناسان بر لزوم مطالعه زبان با توجه به بافت موقعیتی آن تأکید دارند؛ زیرا معتقدند معنای کامل کلام از این طریق حاصل می‌شود (کریستال، ۲۰۰۳: ۴۲۰).

در مجموع می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که به اعتقاد پیروان این نظریه، موقعیت و جهان پیرامون متن است که معنی را تعیین می‌کند و خود متن به تنهایی نمی‌تواند نمایانگر معنی باشد. بدین ترتیب، تفاوتی بین بررسی زبان‌های زنده (Living Language) و زبان‌های مرده (Dead Languages) به وجود می‌آید؛ چه در بررسی زبان‌های زنده می‌توان به بافت موقعیتی آن نیز دسترسی داشت؛ مثلاً برخی کلمات رایج در یک زبان در بین اقشار مختلف یک جامعه زبانی کاربرد متفاوت دارد که این اختلاف کاربرد تنها با قرار گرفتن در متن آن جامعه زبانی قابل درک است؛ چیزی که در بررسی زبان‌های مرده وجود ندارد؛ لذا بر پایه این نظریه می‌توان گفت معنا همان کاربرد است. دلایل انتخاب نوع واژگان در هر رویداد ارتباطی، عاملی است که در شاخه جامعه‌شناسی زبان به آن توجه شده است و در واقع این انتخاب می‌تواند با شاخص‌هایی چون سن، جنس، نژاد، عضویت در یک طبقه اجتماعی، شغل یا میزان تحصیل فرستنده، گیرنده یا شنوندگان حاضر مشخص شود (پراید، ۱۳۷۳: ۳۴).

فرث در نظریه بافت موقعیت، تمامی عناصر تشکیل‌دهنده کلام را مانند شخصیت گوینده و شنونده، شخصیت فرهنگی ایشان، شخصیت افرادی غیر از گوینده و شنونده که شاهد گفت‌وگو هستند (در صورت وجود)، برای بررسی کلام در نظر می‌گیرد و ارتباط این موارد را با اسلوب زبانی و عوامل اجتماعی مرتبط با زبان افراد شرکت‌کننده در گفت‌وگو، تأثیر عاطفی کلام بر طرفین گفت‌وگو، نیز وضعیت آب و هوای مکان ایجاد گفت‌وگو (در صورتی که بر کلام تأثیرگذار باشد) و همچنین وضعیت سیاسی و موقعیت جغرافیایی مکان گفت‌وگو بررسی می‌کند (سعران، بی‌تا: ۳۱۰-۳۱۲).

در جامعه‌شناسی زبان از عواملی نام برده می‌شود که هر رویداد ارتباطی را تشکیل می‌دهد و تا حدودی با آنچه فرث مطرح می‌کند، شباهت دارد:

«عوامل بنیادین یک رویداد ارتباطی عبارت‌اند از: هویت فرستنده پیام، هویت دریافت‌کننده یا گیرنده موردنظر پیام، آگاهی فرستنده از موانع یا گواهی به رویداد ارتباطی، رمزهای مشترک برای محاوره‌کنندگان، عنوان و محتوای معین پیام، شکل رمزگشایی‌شده پیام، خصوصیات مجرای که پیام از طریق آن منتقل می‌گردد، موقعیت یا وضع اجتماعی‌ای که پیام در آن نقشی بازی می‌کند و کار ویژه‌ای که پیام در آن شرایط دارد» (پراید، ۱۳۷۳: ۲۹).

#### ۴. مقایسه نظریه نظم و نظریه سیاق (بافت موقعیت)

براساس نظریه بافت موقعیت، معنا نقش در بافت است که این موضوع ناظر بر جنبه‌های صرفی، نحوی و واج‌شناسی است. همچنین پیروان این نظریه علاوه بر تحلیل روابط درونی متن، اعم از روابط همنشینی و جانشینی، روابط درونی بافت موقعیت را نیز بررسی می‌کنند.

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، پایه‌های نظم بر تألیف، ترکیب، ترتیب، نظام و نسق استوار است. بر این اساس، می‌توان گفت که جرجانی نیز مانند فرث، زبان را در دو مرحله تحلیل و بررسی می‌کند: توجه وی به بافت درون‌زبانی که ناظر بر جنبه‌های دستوری و روابط جانشینی و همنشینی کلمات است و در دو بخش ترکیب و ترتیب قابل مشاهده است. این در حالی است که تألیف، نظام و نسق چیزی است که ناظر بر بافت موقعیتی کلام است، هرچند وی بر بافت درون‌زبانی تأکید بیشتری دارد و تعریف نظم در قالب سازگاری کلام با قواعد دستوری ناظر بر جنبه بافت درون‌زبانی است و نه بافت موقعیتی.

بافت موقعیت از نظر جرجانی معادل مقام است و بافت درون‌زبانی چیزی است که وی با عنوان تعلیق از آن یاد می‌کند و مراد از معنا را همان تعلق معنایی کلمات به یکدیگر می‌داند و نه صرف پشت سر هم آمدن آنها در گفتار (جرجانی، ۱۹۹۵: ۳۳۷)؛ بنابراین، جرجانی علاوه بر قواعد نحو و معنا به تعلیق که مراد از آن روابط بافتی است، نیز توجه می‌کند و مبنای نظریه خود را بر این اصول قرار می‌دهد. با وجود این، باید پذیرفت که تمایز بین این دو فرآیند، بسیار دشوار است و گوینده این دو را تقریباً به صورت فرآیندی واحد انجام می‌دهد.

مزیتی که نظریه فرث بر نظریه جرجانی و حتی نظرات زبان‌شناسان سنتی دارد، توجه او به تمامی جنبه‌های مختلف بافت موقعیتی کلام است؛ چه دانستیم وی علاوه بر توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، به مکان و جغرافیا و شرایط آب و هوایی (در صورت تأثیر در کلام) نیز توجه می‌کند و در واقع به نوعی به حیطه‌های جامعه‌شناسی زبان وارد می‌شود و این موضوعی است که در زبان عربی به طور کلی و اجمالی و در قالب مبحث اقتضای حال و مقام مطرح می‌شود.

زبان‌شناسان زبان عربی در مباحث مربوط به احوال مسند و مسندآلیه شامل ذکر و حذف، تقدیم و تأخیر، معرفه و نکره و... به برخی از عناصر تشکیل‌دهنده کلام مانند شنوندگانی غیر از شنونده مورد نظر گوینده، جلوگیری از فوت وقت، ایجاد مسرت در مخاطب و... اشاره کرده‌اند، هرچند این مباحث هیچ‌گاه به صورت نظریه‌ای واحد در نیامده است، اما نظریه بافت موقعیت، تمام این عناصر و عناصری غیر از آن را به طور کامل بررسی کرده و در این نظریه از تأثیر هریک از آنها بر متن شکل گرفته توسط گوینده غافل نشده است که این موضوع به دریافتی کامل از شرایط گفت‌وگو و درک کامل معنی کلام منجر می‌شود.

در پایان، نظریه بافت موقعیت و موضوع اقتضای حال و مقام را در زبان‌شناسی عربی بررسی می‌کنیم. پیش‌تر گفته شد به فرآیند ساخت کلام براساس حالی که گوینده را به انتخاب نوع خاصی از گفتار وادار می‌کند، مقتضای حال می‌گویند. موضوعی که بلاغت‌پژوهان زبان عربی کمتر بدان پرداخته‌اند، مصادیق مقتضای حال است. آنچه از نوشته‌های ایشان به دست می‌آید، نشان می‌دهد که مرادشان از مقتضای حال، مقتضای حال مخاطب است؛ مثل اشاره به مخاطب جاهل یا منکر یا مردّد؛ بنابراین، رعایت این مقتضا یکی از وظایف گوینده است که این موضوع ناشی از تأثیر بلاغت یونانی بر بلاغت عربی است (ر.ک: فضیلت، ۱۳۹۰: ۷۰). هرچند برخی از محققان علاوه بر مقتضای حال مخاطب، به مقتضای حال متکلم و خطاب نیز اشاره کرده‌اند (ر.ک: همان: ۶۶)، این موضوع در نوشته‌های ایشان بسط نیافته است. با توجه به نظریه بافت موقعیت می‌توان مصادیق دیگر مقتضای حال را رعایت مقتضای حال شنوندگان غیر از شنونده مورد نظر در نظر گرفت و این تقسیم‌بندی را برای انواع مقتضای حال ارائه داد: مقتضای حال متکلم، مقتضای حال مخاطب، مقتضای حال شنوندگانی غیر از شنونده مورد نظر متکلم و مقتضای حال خطاب. بدیهی است که در بسیاری از موارد، مقتضای حال خطاب و

مقتضای حال مخاطب با یکدیگر ارتباط مستقیم دارند؛ مثلاً گوینده‌ای که سخنرانی آغازین همایشی را با عنوان «بررسی زیبایی‌شناختی ادبیات فارسی» بر عهده دارد، برای رعایت مقتضای حال خطاب و شنوندگانی که در جمع حضور دارند، باید مقدمه‌ای در این باره ارائه دهد و نه مقدمه‌ای در ارتباط با علم مهندسی ژنتیک!

## ۵. نتیجه

با توجه به بررسی و مقایسه نظریه نظم جرجانی و نظریه بافت موقعیت فرث در این مقاله، نتایج زیر به دست آمد:

۱. براساس نظریه بافت موقعیت، معنا همان نقش کاربردی کلمه در بافت است که این موضوع ناظر بر جنبه‌های صرفی، نحوی و واج‌شناسی است. همچنین پیروان این نظریه علاوه بر تحلیل روابط درونی متن زبانی، اعم از روابط همنشینی و جانیشینی، روابط درونی بافت موقعیت را نیز بررسی می‌کنند.

پایه‌های نظریه نظم بر تألیف، ترکیب، ترتیب، نظام و نسق استوار است. بر این اساس می‌توان به این شباهت دست یافت که جرجانی نیز مانند فرث، زبان را در دو مرحله تحلیل و بررسی می‌کند: توجه وی به بافت درون‌زبانی که ناظر بر جنبه‌های دستوری و روابط جانیشینی و همنشینی کلمات است و در دو بخش ترکیب و ترتیب قابل مشاهده است، حال آنکه تألیف، نظام و نسق چیزی است که ناظر بر بافت موقعیتی کلام است.

۲. جرجانی بر بافت درون‌زبانی تأکید بیشتری دارد و تعریف نظم در قالب سازگاری کلام با قواعد دستوری ناظر بر جنبه بافت درون‌زبانی است و نه بافت موقعیتی.

۳. بافت موقعیت از نظر جرجانی معادل مقام و بافت درون‌زبانی معادل تعلیق است و مراد از معنا در دیدگاه وی همان تعلق معنایی کلمات به یکدیگر است و نه صرف پشت سر هم آمدن آنها در گفتار.

۴. نظریه بافت موقعیت علاوه بر تمامی عناصر تشکیل‌دهنده کلام که در نظریات زبان‌شناسان عربی بوده است، عناصری غیر از آن را نیز کاملاً بررسی کرده است و از تأثیر هریک از آنها بر متن شکل‌گرفته توسط گوینده غافل نیست که این موضوع به دریافتی کامل از شرایط گفت‌وگو و درک کامل معنی کلام منجر می‌شود. حال آنکه زبان‌شناسان زبان عربی در مباحث بلاغی تنها به برخی از عناصر مانند: شنوندگانی غیر از شنونده موردنظر گوینده، جلوگیری از فوت وقت، ایجاد مسرت در مخاطب و... اشاره کرده‌اند، اما این مباحث هیچ‌گاه به صورت نظریه واحدی در نیامده است.

۵. از نظر جرجانی، قصد متکلم از اراده خبر، رساندن معنای لغوی تک تک واژگان آن نیست، بلکه رساندن معنایی است که کلمات در همنشینی با یکدیگر می‌رسانند و این همان چیزی است که در نظریه بافت موقعیت به آن اشاره شد که معنای پاره‌گفتارها نه از معنای تک تک کلمات آن، بلکه از بافت موقعیتی آن حاصل می‌شود؛ یعنی به بافتی که آن کلمه در آن به کار رفته است نیز باید توجه شود.

۶. مزیتی که نظریه فرث بر نظریه جرجانی و حتی نظرات زبان‌شناسان سنتی دارد، توجه او به تمامی جنبه‌های مختلف بافت موقعیتی کلام است؛ چه وی علاوه بر توجه به شرایط اجتماعی، سیاسی و فرهنگی، به مکان و جغرافیا و شرایط آب و هوایی و... نیز توجه می‌کند و این موضوعی است که در زبان عربی و نزد جرجانی به گونه‌ای کلی‌تر در قالب مبحث اقتضای حال و مقام مطرح می‌شود.

۷. در علم جامعه‌شناسی زبان نیز که بی‌ارتباط با نظریه بافت موقعیت نیست، به موضوعاتی در شکل‌گیری یک رویداد ارتباطی اشاره شده است که در نظریات زبان‌شناسان عربی از جمله نظریه نظم جرجانی کمتر بدان پرداخته شده است. یکی از این موضوعات دلایل انتخاب نوع واژگان کاربردی در جریان ارتباط است که از جمله مواردی که شاخه جامعه‌شناسی زبان برای این موضوع بر می‌شمرد، می‌توان به سن، جنس، نژاد، عضویت در یک طبقه اجتماعی، شغل یا میزان تحصیل اشخاص درگیر در گفتگو اشاره کرد. این در حالی است که جرجانی به نوع واژگان انتخابی کمتر توجه نشان داده و توجه عمده وی بر ارتباط و انتظام این کلمات در سطح جمله است.

۸. علاوه بر مقایسه نظریه بافت موقعیت و نظریه نظم، می‌توان به تشابهات این نظریه با آنچه زبان‌شناسان زبان عربی از آن با عنوان اقتضای حال و مقام یاد کرده‌اند، نیز اشاره کرد. فرآیند ساخت کلام براساس حال را مقتضای حال می‌گویند. بلاغت پژوهان زبان عربی به موضوع مصادیق مقتضای حال کمتر پرداخته‌اند، لکن ظاهراً مراد ایشان از مقتضای حال، مقتضای حال مخاطب و رعایت این مقتضا بر عهده گوینده است. حال آنکه با توجه به نظریه بافت موقعیت می‌توان مصادیق دیگر مقتضای حال را رعایت مقتضای حال شنوندگان غیر از شنونده مورد نظر در نظر گرفت؛ بنابراین، تقسیم‌بندی انواع مقتضای حال به این صورت است: مقتضای حال متکلم، مقتضای حال مخاطب، مقتضای حال شنوندگانی غیر از شنونده مورد نظر متکلم و مقتضای حال خطاب.

۹. دربارهٔ ارتباط مفهوم بافت موقعیت با مبحث تقدیم و تأخیر باید گفت که مفاهیم این نظریه در تقدیم و تأخیر اجزای جمله بی تأثیر نیست؛ چه گاه عناصری خارج از زبان که با موقعیت مکانی و زمانی گفت‌وگو (بافت موقعیتی کلام) مرتبط است، موجب می‌شود گوینده برخی از ارکان جمله را مقدم کند. بررسی این نوع تقدیم و تأخیر موضوعی است که دربارهٔ هر یک از عناصر تشکیل‌دهندهٔ کلام از دید فرث صدق می‌کند.

### پی‌نوشت

۱. این نکته‌ای است که در آراء زبان‌شناسان معاصر، نظیر بلومفیلد و چامسکی، نیز قابل مشاهده است؛ چه ایشان نیز به جایگاه و نقش مسائل نحوی و پیوند میان نحو و بلاغت اشاره کرده‌اند (ر.ک: قربانی‌زرین، بی‌تا، ۵، ۴۶۰۸).
۲. آیور آرمسترانگ ریچاردز (I.A. Richards)، نقاد معروف، نیز همین مطلب را دربارهٔ یک نقاشی و یک قطعهٔ موسیقی مطرح کرده و گیرایی و جاذب بودن آنها را در پیوند رنگ‌ها و صداها دانسته است. ریچاردز نیز در مبحث نظریهٔ استعمال (Usage Theory) می‌گوید که فضیلت و برتری ادبی هر سخن، در کاربرد صحیح و مناسب واژگان است و در سازگاری و پیوند میان آنها؛ و این همان سخن جرجانی است (قربانی‌زرین، بی‌تا، ۵: ۴۶۰۸). به عقیدهٔ ریچاردز نمی‌توان دربارهٔ هیچ کلمه‌ای قضاوت کرد که خوب است یا بد، صحیح است یا غلط، زشت است یا زیبا، بلکه کلمه در بافت، در متن، در موقعیت و در پیوند و ارتباط متقابل با کلمات دیگر معنی پیدا می‌کند و در واقع معنی جمله از معانی جداگانهٔ کلمات تشکیل نمی‌شود (فتوحی، ۱۳۸۲: ۸۹).
۳. طبق نظر نویسندگان مقاله، مراد جرجانی از فروق، فروق در خبر و به عبارتی خبر در معنای عام آن است که جرجانی این عنوان عجیب را برای آن در نظر گرفته است (شاکر جمعه و حمد شیب، ۲۰۰۹، ۲۶۹).
۴. بخشی از زبان‌شناسی که با رابطهٔ زبان و دیگر عوامل فرهنگ سروکار دارد، به فرازبان‌شناسی (Metalinguistics) معروف است.

### منابع

- ابولیل، امین، *البيان والقرآن؛ دراسة تأصيلية فنية*، عمان، دارالبركة، ۱۴۲۷.
- اچسون، جین، *زبان‌شناسی همگانی*، ترجمهٔ حسین وثوقی، بی‌جا، علوی، چاپ سوم، ۱۳۷۰.
- پراید، جی. بی، *جامعه‌شناسی یادگیری و تدریس زبان*، ترجمهٔ سیداکبر میرحسینی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۳.
- جرجانی، ابوبکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن، *دلائل الإعجاز، تحقیق حمد التنجی*، بیروت، دارالکتب العربی، ۱۹۹۵.
- الجندی، درویش، *نظریة عبدالقاهر فی النظم*، القاهرة، مکتبة نضمة مصر بالفجالة، ۱۹۶۰.

- حمیدیاتی، سناء، کتاب قواعد النحو العربي في ضوء نظرية النظم، الأردن، داروائل للنشر، ۲۰۰۳.
- روبینز، تاریخ مختصر زبان شناسی، ترجمه علی محمد حق شناس، تهران، مرکز، ۱۳۷۰.
- رستمیان، مرضیه و سید کاظم طباطبایی، «بررسی تطبیقی بافت موقعیت (برون زبانی) از دیدگاه فرث، هایمز و لویس با سیاق حالیه»، پژوهش‌های میان رشته‌ای قرآن کریم، سال دوم، ش ۴، صص ۲۹-۳۶، بهار و تابستان ۱۳۹۰.
- ساغروانیان، جلیل، فرهنگ اصطلاحات زبان شناسی، مشهد، نما، ۱۳۶۹.
- سبحانی، جعفر، فرهنگ عقاید و مذاهب اسلامی، بی تا، کتاب الکترونیکی به نشانی <http://tohid.ir/fa/persian/book>
- سعران، محمود، علم اللغة، بیروت، دارالنهضة العربية، د.ت.
- شاکر جمعة، بیان و مهند حمدشیب، «قراءة في نظرية النظم»، جامعة الأنبار للعلوم الإسلامية، ش ۱، صص ۲۵۲-۲۸۶، ۲۰۰۹.
- الضامن، حاتم صالح، نظرية النظم تاريخ وتطور، بغداد، منشورات وزارة الثقافة والإعلام، ۱۹۷۹.
- عباس، محمد، عبدالقاهر جرجانی و دیدگاه‌های نوین در نقد ادبی، ترجمه مریم مشرف، تهران، چشمه، ۱۳۸۷.
- عشماوی، محمد زکی، قضايا النقد الأدبي بين القلم والحديث، بیروت، دارالنهضة العربية، ۱۹۷۹.
- عمارتی مقدم، داوود، «بررسی تطبیقی مفهوم «نظم» در فن خطابه یونان و روم باستان و بلاغت اسلامی؛ با تاکید بر دیدگاه‌های دیونیزیوس هالیکارناسوسی و عبدالقاهر جرجانی»، جستارهای ادبی، صص ۱۳۳-۱۶۲، ۱۳۹۱.
- فتوحی، محمود، «فلسفه بلاغت»، کتاب ماه ادبیات و فلسفه، ش ۷۴، صص ۸۶-۹۱، ۱۳۸۲.
- فضیلت، محمود، «تأملی در سطح ادبی مثنوی معنوی (بلاغت)»، سبک شناسی نظم و نشر فارسی (بهار /دب)، سال چهارم، ش ۱، صص ۶۵-۷۴، ۱۳۹۰.
- قربانی زین، باقر، «جرجانی»، دایرة المعارف الفقه الإسلامی، تهران، مؤسسه دایرة المعارف الفقه الإسلامی، بی تا.
- القزوی، جلال الدین، الإيضاح في علوم البلاغة المعاني والبيان والبدیع، مراجعة عماد بسونى زغلول، بیروت، دارالأرقم، ۱۴۲۶.
- مصطفی، ابراهیم و غیرها، المعجم الوسيط. إستانبول، دارالدعوة، الطبعة الثاني، ۱۴۱۰.
- مصطفی، محمد حسن، «فكرة النظم بين الحقيقة والوهم»، أبحاث كلية التربية الأساسية، جامعة الموصل، ش ۱، صص ۲۳۳-۲۶۲، ۲۰۰۷.
- مشرف، مریم، «نظم و ساختار در نظریه بلاغت جرجانی»، پژوهشنامه علوم انسانی، ش ۵۴، صص ۴۰۳-۴۱۶، ۱۳۸۶.
- معمیش، عزالدین، «المنحى الاعتزالي لنظرية النظم»، مجلة التراث العربي، صص ۱۵۷-۱۶۸، ۲۰۰۷.

نجیب إبراهيم، علي، جماليات اللفظة بين السياق ونظرية النظم بحثاً عن طريقة لقراءة النص الأدبي القديم، دمشق، داركنعان للدراسات والنشر، ۲۰۰۲.

نوروزی، علی، «واکاوی نظریه نظم عبدالقاهر جرجانی»، همایش ملی نظریه و نقد ادبی در ایران، صص ۲۳۱-۲۴۱، ۱۳۹۰.

Crystal, D. A dictionary of linguistics and phonetics (5th ed.), United Kingdom, Blackwell Publishing, 2003.

Halliday, M. A. K; On Grammar, London&New York, Continuum, 2002.

Richards, J. C. & Schmidt, R., Dictionary of language teaching and applied linguistics, (3rd ed.), United Kingdom, Pearson Education Limited Longman, 2002.

Archive of SID